

جمع بندی کلمات مرحوم آقای صدر در بحث ملکیت اعمال

آن چه در فقه العقود از مرحوم آقای صدر در بحث ملکیت اعمال نقل می کنند، و مطالبی که در تعقیب آن بیان می کنند مجموعاً به این سه نقطه بر می گردد:

نقطه اول

نقطه اول این است که انسان نسبت به اعمال خود، ملکیت اعتباری ندارد به نحوی که در مورد اعیان خارجی ملکیت اعتباری وجود دارد. در این قسمت دلیلی برای مدعی ذکر نشده و اصل مطلب مفروغ عنه گرفته شده است.

نقطه ثانیه

نقطه ثانیه در کلام ایشان این است که غیر از ملکیت حقیقیه تکوینی در مورد عمل (إن شاء فعل و إن شاء ترک که همان اختیار و مجبور نبودن است)، ملکیت دیگری برای انسان نسبت به عمل وجود دارد که از آن تعبیر به «ملکیت خلقیه» کرده است و موطن این ملکیت خلقیه، عقل عملی است. ملکیت خلقیه یعنی اولویت انسان نسبت به صدور فعل از خود و حق داشتن نسبت به صدور فعل از خود. طبق توضیحی که از آقای صدر در رساله شبکه ملکیه نقل شده است، وقتی امر در مورد عمل شخص دائر شد بین خود انسان و دیگران، اولویت برای خود انسان است نه دیگران. این حلقه متوسطی است بین ملکیت حقیقیه و ملکیت اعتباریه، و امری است که به ملاحظه عقل عملی محقق و قابل التزام است.

در مورد این که ملکیت خلقیه احتیاج به جعل دارد یا نه، ایشان فرموده است این اولویت و حق داشتن انسان نسبت به عمل، اگر از حیث حکم تکلیفی لحاظ شود (روا بودن و روا نبودن صدور عمل از او) احتیاج به جعل ندارد، اما اگر این اولویت

نسبت به صدور فعل، از حیث نفوذ وضعی لحاظ شود، احتیاج به جعل دارد، اما آن جعلی که به آن نیاز داریم جعل صغری است فقط. اگر معتبر قانون جواز و نفوذ ایجار عمل را جعل کند، بعد از جعل این صغری، کبرایی که عقل عملی حکم می کرد که انسان نسبت به عمل خود اولویت دارد، خود به خود این کبری منطبق بر مورد می شود، و الا نسبت به مصادیق ایجار اشخاص دیگر نیاز به جعل ندارد.

حاصل کلام ایشان در نقطه ثانیه: ملکیت خلقیه به لحاظ حکم تکلیفی، جعلی نیست، و به لحاظ نفوذ وضعی، احتیاج به جعل دارد ولی جعل مورد احتیاج، جعل صغری است نه جعل کبری و بعد از جعل صغری، کبرای مورد تصدیق عقل عملی خود به خود منطبق می شود و ایجار نافذ خواهد بود.

نقطه سوم

نقطه سوم که در تعقیب کلام ایشان، در فقه العقود تعبیر بیان شده این است که آیا بر این ملکیت خلقیه و اولویت و حق تصرف داشتن، همه احکام عقلائی مترتب بر ملک بار می شود یا این که باید تفصیل داد. ایشان قائل به تفصیل شدند. بعضی احکام مثل احکام شرعیه مختص به ملک اعتباری است، و احکام عقلائی هم بر دو قسم است. بعضی از آنها بر ملکیت خلقیه مترتب می شود و بعضی از آنها بر ملکیت خلقیه مترتب نمی شود.

بررسی نقاط مطرح شده در کلمات مرحوم آقای صدر وفقه العقود

بررسی نقطه اول

در نقطه اول که ادعای عدم وجود ملکیت اعتباری در مورد عمل انسان است، همان طور که گفتیم در کلام ایشان دلیلی بر مطلب ذکر نشده است.

این که این مطلب تمام است یا نه و ملکیت اعتباری به اعمال انسان تعلق می گیرد یا نه، قبلاً مطرح شده است. دو وجه برای نفی ملکیت مطرح و بررسی شد و هیچ کدام از دو وجه مورد قبول قرار نگرفت.

بررسی نقطه دوم

خلاصه فرمایشات ایشان در نقطه دوم این بود که چنین نیست که ملکیت خلقیه، طبق همه تقادیر امری جعلی باشد. طبق یک تقدیر (حیث تکلیفی) جعلی نیست و طبق یک تقدیر (حیث وضعی) احتیاج به جعل صغری دارد.

در مباحث گذشته در بحث حقیقت ملک، در یکی از تنبیهات آن بحث، فرمایش مرحوم آقای خوئی مطرح و بررسی شد. ایشان فرمود ملکیت انسان نسبت به اعمال، ملکیت ذاتیه و سلطنت تکوینی است به این معنی که اختیار فعل و اختیار ترک دارد. این ملکیت با ملکیت انسان نسبت به عمل عبد خود، و یا ملکیت عملی که از اجیر مالک شده متفاوت است.

در مقام اشکال به آقای خوئی گفتیم ملکیت انسان نسبت به اعمال خود، از این حیثیت که اختیار فعل و ترک دارد بلکه حیثیت ذاتی و تکوینی است، اما آن چه موضوع اثر عندالعلاء است، ملکیت به معنای اختیار در مقابل جبر نیست، بلکه آن چه موضوع اثر این حیث است که آیا انسان تکلیفاً و وضعاً می تواند به وسیله اجاره عمل خود را تملیک به دیگری کند، و چنین حقی دارد یا نه. این حیث، موضوع اثر است و این حیث هم چنین نیست که ذاتاً برای شخص ثابت باشد. اگر این حیثیت، حیثیتی ذاتی بود، قابل تخلف نبود در حالی که در مواردی تخلف شده است، مثل سفها و محجورین که ملکیت به معنای اول را دارند و ملکیت به معنای دوم را ندارند یعنی حق ایجار عمل در مورد آن ها جعل نشده است. پس حیثیت دوم در مورد ملکیت اعمال، احتیاج به جعل و اعتبار دارد و باید ببینیم مقننین در

دایره تقنین قائل به وجود چنین حقی شده اند یا نه. بنابراین این حیث که آیا تکلیفاً جایز است که انسان عمل خود را تملیک به غیر کند یا نه، و این حیث که اگر این کار را کرد نافذ است یا نه، حیثیتی است که نیاز به جعل و اعتبار دارد بلی ممکن است کاشف از وجود جعل و قانون حکم عقل عملی باشد.

اشکال به مرحوم آقای صدر هم این است که حکم عقل با قطع نظر از جعل و اعتبار اثر ندارد. مشهور بعد از میرزای شیرازی گفته اند قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع، در جایی جاری است که حکم عقل در سلسله علل احکام باشد یعنی در ناحیه تشخیص ملاکات (مصالح و مفاسد)، اما اگر مدرک عقلی در سلسله معالیل احکام شرعی باشد، یعنی حکم شرعی مفروع عنه باشد و عقل در مقام امتثال حکم شرعی نظری داشته باشد، دیگر حکم عقل مورد ملازمه نیست. مثلاً ولو عقل حکم به لزوم اطاعت از تکالیف مولی می کند، اما این حکم عقلی مورد قاعده ملازمه نیست که شارع هم وجوب شرعی برای طاعت جعل کند.

در مقام تعلیل این مطلب که چرا فقط قاعده ملازمه در سلسله علل حکم است، گفته اند اگر حکم عقل در مرحله معالیل احکام باشد، جعل حکم مولوی دیگر برای مورد لغو و بی اثر است؛ چون اگر شخص مطیع و منقاد باشد، همان امر «صلّ» و حکم عقل به لزوم اطاعت، کافی برای تحریک به سمت عمل است، و اگر شخص مطیع و منقاد نباشد نیازی به جعل دوم ندارد و با جعل های متعدد منقاد نخواهد شد.

مرحوم آقای صدر در بحث تجری فرموده است که این تفصیل وجهی ندارد و آن چه مناط برای جعل مولوی جدید است، این است که ببینیم اهتمام شارع نسبت به مصلحت و مفسده موجوده در فعل، به همان مقداری است که عقل عملی درک می کند یا بیشتر است. اگر اهتمام شارع به حفظ مصلحت و مفسده، به همان مقدار باشد که عقل درک می کند، جعل مولوی وجهی ندارد، اما اگر اهتمام شارع بیشتر از

درک عقل باشد، این اهتمام در قالب جعل ابراز می شود و لذا شارع باید با جعل حکم جدید به غرض خود (حفظ مصلحت و ترک مفسده) برسد، پس تمام الماک این است که درجه اهتمام شارع چقدر است، نه این که درک عقل در سلسله علل باشد یا سلسله معالیل.

اما این مناقشه وارد نیست و این که مقدار اهتمام شارع به چه مقدار باشد، مساله را حل نمی کند. در جایی که حکم عقلی در سلسله علل است، ولو عقل حکم به حسن و قبح افعال کرده است، اما جعل حکم مولوی ملزم دارد ولو اهتمام شارع بیشتر از اهتمام عقل نباشد؛ چون در نوع عبید، آن چه نقش اصلی در تحریک به سمت عمل دارد، فرار از عقاب محتمل است و از آن جایی که احتمال عقاب به مجرد حکم عقلی به درک مصلحت و مفسده موجود نمی شود، فرار از احتمال عقاب با دخالت و جعل قانون توسط مولی محقق می شود. لذا ولو در موردی عقل فعل را دارای مفسده و مصداق ظلم دید، اما این مقدار برای نوع مکلفین کافی برای امتثال نیست و باید مولی جعل قانون کند؛ زیرا مخالفت مولی است که عقاب می آورد، و مخالفت در جایی است که جعل و قانون وجود داشته باشد ولو قانونی باشد که امضائی است. آن چه موجب تنجز و استحقاق عقاب است، مخالفت با جعل و قانون مولی است، حال قانون تاسیسی باشد یا امضائی.

پس تفصیل بین حکم عقل در سلسله علل یا معالیل، تمام است. اگر حکم عقل در سلسله علل باشد، می توان جعل شارع را کشف کرد چون احکام و مجعولات شرع تابع مصلحت و مفسده است، اما اگر حکم عقل در سلسله معالیل احکام باشد، مستتبع حکم شرعی نیست چون مفروض این است که مولی یک جعل شرعی انجام داده و وقتی جعل انجام شده، شخص در مخالفت قانون احتمال عقاب را می دهد و اگر منقاد باشد، برای فرار از عقاب محتمل، امتثال می کند اما بر جعل جدید اثری مترتب نمی شود و اثر بر جعل اول مترتب است.

با توجه به این که حکم عقلی به تنهایی کافی برای تحریک مکلف نیست، در مانحن فیه هم در بحث ملکیت خلقیه که عقل عملی حکم به روا بودن و تجویز میکند، این که ایشان فرمود این حکمی ثابت است و احتیاج به جعل ندارد، مطلب تمامی نیست؛ چون ولو حکم عقلی اثبات شد، اما مجرد حکم عقلی کافی نیست تا در مرحله امتثال عبد موثر باشد بلکه احتیاج به جعل و قانون داریم. پس حاصل اشکال ما به فرمایش ایشان این است که: چنین نیست که ملکیت خلقیه نیاز به جعل نداشته باشد، بلکه هم به لحاظ حکم تکلیفی و هم به لحاظ حکم وضعی احتیاج به جعل دارد.

جلسه ۴۵

گفتیم کلمات مرحوم آقای صدروآنچه در فقه العقود در تعقیب کلمات ایشان در بحث ملکیت اعمال بیان شده در سه نقطه مندرج است.

نقطه دوم این بود که ملکیت خلقیه که ایشان مطرح کرد، آیا احتیاج به جعل دارد یا نه. این که خود این ملکیت جعلی نیست در کلام ایشان مطرح شد و فرمود مدرک عقل عملی است و جعلی نمی باشد. اما این که احتیاج به جعل دارد یا نه، در کلام ایشان بین حیثیت حکم تکلیفی و حیثیت حکم وضعی، تفصیل داده شده بود. فرمود به لحاظ حیث تکلیفی احتیاج به جعل نیست، و به لحاظ حیث وضعی احتیاج به جعل دارد، منتهی همین که صغری (نفوذ ایجار) جعل شود کافی است برای این که کبرای عقل عملی (احقیقیت هر شخص نسبت به عمل خود) بر آن منطبق شود.

ادامه بررسی نقطه دوم

اصل مطلب در نقطه ثانیه که حکم عقل عملی احتیاج به جعل ندارد مورد اشکال قرار گرفت. حاصل اشکال این بود که مجرد حکم عقل عملی کافی برای ترتیب آثار نیست و احتیاج به جعل هست، هم به لحاظ حکم تکلیفی و هم وضعی.

مناقشه دوم:

بفرض بگوییم در مورد ملکیت خلقیه به لحاظ حکم تکلیفی احتیاج به جعل نیست، اما به لحاظ حکم وضعی (همان طور که در اشکال به کلام آقای خوئی مطرح شد) این که شخص بتواند عمل خود را اجاره دهد، احتیاج به جعل دارد و چنین نیست که حق ایجار عمل، ذاتا و بدون احتیاج به جعل موجود باشد.

در کلام آقای صدر هم احتیاج به جعل مورد قبول قرار گرفته بود، اما فرمود باید قانون ایجار (صغری) جعل شود و اگر قانون ایجار جعل نشود، مجرد حکم عقل عملی کافی برای حکم به تنفیذ ایجار محقق شده نیست. اما ایجاری که نسبت به تک تک اشخاص انجام می شود، جعلی نیست و همین مقدار که قانون کلی ایجار به نحو قضیه حقیقه جعل شود، کافی است که کبرای حکم عقل عملی منطبق شود، پس حق ایجار داشتن، یک جعل بیشتر نیاز ندارد که همان جعل کلی قانون ایجار است.

اشکال ما به این مطلب این است که: این که تصرف ایجار نافذ و صحیح باشد و موجب تملیک عمل به دیگری شود، امری ذاتی نیست و احتیاج به جعل دارد. این جعلی که به آن احتیاج داریم، جعل به نحو واحد نیست که شارع قضیه حقیقه جعل کند و نسبت به مصادیق نظر نداشته باشد و خود به خود مصادیق مجعول تحقق پیدا کند. وقتی داشتن حق ایجار امری ذاتی نبود و نیاز به جعل داشت، اگر بخواهد در هر مصداق نافذ باشد، احتیاج به جعل در مورد آن مصداق دارد، منتهی لازم نیست که تک تک مصادیق بخصوصیاتها مورد نظر قرار بگیرد بلکه لحاظ و نظر به مصادیق توسط عنوان کلی کافی است. پس اشکال این است که قانون کلی اگر با قطع نظر از مصادیق جعل شود، نمی تواند حکم مصادیق را روشن کند؛ چون فرض این است که حکم در مصادیق (نفوذ ایجار) ذاتی نیست و احتیاج به جعل دارد، و این جعل باید در مصادیق هم تحقق پیدا کند.

بله، مطلب ایشان، طبق مبنایی است که در بحث وحدت و انحلال جعل دارد. در اصول محل بحث است که در قضایای جعلیه، آیا جعل های متعددی داریم یا این که جعل واحد است و مجعول متعدد است. بلکه حتی برخی تعدد در ناحیه مجعول را هم انکار کرده اند و گفته اند حکم به نحو خطابات قانونی جعل می شود و به حسب مجعول هم منحل نمی شود.

نظر مرحوم آقای صدر در آن بحث، این است که در ناحیه جعل تعدد نداریم و جعل واحد است. در بحث اخذ قطع به حکم در موضوع حکم، این بحث را مطرح کرده است. ایشان قائل به این است که اخذ علم به جعل در موضوع مجعول هیچ استحاله ای ندارد. مباحثه ای بین ایشان و آقای خوئی شده است.

آقای صدر قائل شده است که اخذ علم به جعل در موضوع مجعول اشکالی ندارد؛ چون اگر ماخوذ، علم به جعل باشد می توان آن را در موضوع حکم فعلی که امر آخری است اخذ کرد بدون این که محذور دوریاخلف لازم بیاید. آقای خوئی فرموده محذور سابق همچنان وجود دارد؛ چون این که می گوئید علم به جعل، آیا مراد علم به جعل وجوب مربوط به خود مکلف است، یا علم به جعل مربوط به مکلفین دیگر؟ مثلاً می گوئید علم به جعل وجوب تقصیر، در موضوع فعلیت وجوب تقصیر جعل شده است. اگر علم به جعل وجوب مربوط به خود مکلف مراد است، یعنی می گوئید علم به جعل ثابت در مورد زید، در موضوع حکم مجعول ثابت در مورد خود زید اخذ شده، محذور عود می کند؛ چون جعل مربوط به زید، جعل خاصی است که در مورد این مصداق یعنی زید آمده و اختصاص جعل به زید حاصل نمی شود مگر این که موضوع آن محقق شود و این مساوق بافعلیت است یعنی نتیجه این می شود که فعلیت حکم در موضوع فعلیت اخذ شده است. و اگر مراد، علم به جعل مربوط به مکلفین دیگر است، یعنی می گوئید علم به جعل

شامل غیر زید، در موضوع مجعول مربوط به زید اخذ شود، این از موارد اخذ علم به یک حکم در موضوع حکم دیگر است که اصلاً از ابتدا مشکلی نداشت.

مرحوم آقای صدر، در جواب به آقای خوئی فرموده جعل واحد است و چنین نیست که جعل متعدد باشد. فرموده چنین نیست که نسبت به زید یک جعل، و نسبت به عمرو یک جعل آخری داشته باشیم. جعل امر واحد است و به لحاظ افراد تعدد ندارد، و همین جعل واحد در موضوع مجعول اخذ می شود. مجعول هم طبق آن چه در اصول مطرح شده، امر وهمی است نه امر واقعی تکوینی، لذا اخذ علم به حکم در موضوع حکم اتفاق نیفتاده است.

این فرمایشات مبین این است که ایشان قائل به تعدد جعل نیست، اما قائل به تعدد مجعول است، و معتقد است مجعول که وجوب حاصل از جعل است، به عدد افراد متعدد می شود. آن چه هم که در مانحن فیه فرموده (که اگر قانون ایجار صغرویا جعل شود، این جعل واحد وقتی محقق شد ولو حیث شمول آن نسبت به مصادیق را لحاظ نکنیم، حکم عقل عملی مصداق پیدا می کند) مبتنی بر همین مطالب است. بنابراین، این که در این موارد آیا احتیاج به جعل شامل تمام مصادیق داریم، یا این که جعل واحد کافی برای ثبوت اثر نسبت به مصادیق است، محل بحث است و مبتنی بر این است که در احکام، جعل واحد است یا متعدد. مطلب ایشان مبتنی بر وحدت و عدم انحلال جعل است اما کسانی که قائل به لزوم تعدد جعل هستند، می گویند باید جعل شامل و ناظر به مصادیق باشد ولو مصادیق تفصیلاً لحاظ نشوند و به عنوان کلی لحاظ شوند.

بنابراین، هردو اشکالی که به ایشان وارد کردیم، اشکال مبنائی و با توجه به مبانی ایشان است.

بررسی نقطه سوم

در این بحث که آیا در مورد عمل حر، احکام مربوط به ملک بار می شود، فرمودند باید به هر حکم نظر کنیم و ببینیم آیا شامل ملکیت خلقیه می شود یا نه. در مقام تفصیل این مطلب فرمودند احکام شرعیه که بالتعبد بر ملکیت بار شده، مختص به ملکیت اعتباریه است و شامل ملکیت خلقیه نمی شود. در احکام عقلائی هم برخی از آن ها موضوعش خصوص ملک اعتباری است مثل حکم به ضمان عند الاتلاف، و برخی از آنها موضوعش اعم از ملکیت حقیقیه و ملکیت خلقیه است؛ لذا در نظر عقلاء هم در اتلاف عمل حر، ضمان ثابت نیست؛ چون موضوع حکم ضمان عقلائی، خصوص ملک اعتباری است. اما در مورد تصرفات وضعی مثل ایجار عمل، موضوع این حکم اعم از ملکیت اعتباری و ملکیت خلقیه است.

مناقشه

برای این که ببینیم آیا احکام مربوط به ملکیت در مورد عمل حر مترتب می شود یا نه، باید به دلیل مثبت حکم مراجعه کرد. اصل این مطلب صحیح است، اما مواردی که طبق حکم عقلاء استدلال شده است بر این که موضوع اعم است مثل جواز ایجار، مناقشه این است که ولو عقلاء تصرف وضعی و حق ایجار عمل را قائل اند، اما اول کلام است که از جهت کافی بودن ملکیت خلقیه باشد. شاید نکته اش این باشد که شخص را مالک اعتباری عمل می دانند موضوعاً. پس نمی توان آن چه محل نزاع است را از مواردی بدانیم که موضوع حکم اعم است از ملکیت اعتباری و خلقی، لذا نفوذ اثر ممکن است از باب وجود ملکیت اعتباری باشد نه از باب اعم بودن موضوع. بنابراین، با این که مفروغ عنه است که در موارد ایجار، ملکیت اعتباری به دیگری داده می شود، ممکن است بگوییم شخصی که فاقد ملکیت اعتباری است، نمی تواند آن را به دیگری تملیک کند چون این مطلب ارتکازی بین

عقلاء است که فاقد شیء معطی آن نمی شود و این کاشف از وجود ملکیت
اعتباری در مورد عمل عندالعقلاء است.